

راوی غیرقابل اعتماد در داستان شاه و کنیزک

هیوا حسن‌پور*

دکتر محمدحسن حسن‌زاده نیری**، آزاده اسلامی***

چکیده

راوی غیرقابل اعتماد، از مباحث جدید در علم روایت‌شناسی است. راوی اگر ساده‌اندیش، کودک، دروغگو، ناآگاه، مداخله‌گر یک‌جانبه یا متعصب باشد، می‌تواند داستان را به گونه‌ای مغایر با واقعیت آن به مخاطب نشان داده و او را به اشتباه بیندازد. در داستان شاه و کنیزک که یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین داستان‌های مثنوی است، راوی به دلیل داشتن تعصب نسبت به شخصیت‌های شاه و حکیم و نداشتن آگاهی کافی از روابط علی و معلولی داستان و نیز دخالت‌گری بسیار، غیرقابل اعتماد است و با تفسیرها و مداخله‌گری‌های یک‌جانبه و فراوان خود در داستان ابهاماتی ایجاد کرده است. اعتقاد به ظل‌اللهی سلطان و تعصب بر بری بودن او از خطا، باعث شده که راوی این داستان تفسیرهایی نادرست ارائه دهد و عمل غیراخلاقی شاه و حکیم را که منجر به فریب دادن و قتل زرگر سمرقندی می‌شود، توجیه نماید؛ درحالی‌که بررسی دقیق داستان نشان می‌دهد که شاه، شخصیتی فریبکار و نیرنگ‌باز دارد. همچنین راوی، دلیل سرد شدن کنیزک را زشت‌رو شدن زرگر می‌داند. این در حالی است که بر اساس شواهد درون‌متنی، می‌توان دلیل آن را وصال جنسی دانست. این مطلب که وصال، پایان و مرگ عشق است؛ امروزه در نظریات روانشناسان بزرگی چون رولو می مطرح شده است.

کلیدواژه‌ها: مثنوی، مولوی، شاه و کنیزک، راوی غیرقابل اعتماد.

۱. مقدمه

* دکترای زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی، Hiva.hasanpour@gmail.com
** دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه، Mhhniri@yahoo.com
*** دانشجوی دکتری ادبیات عرفانی، دانشگاه بین‌المللی قزوین، Eslami2534@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴

داستان شاه و کنیزک، اولین داستان دفتر اولمثنوی و از مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین داستان‌های آن است که بسیار مورد توجه پژوهشگران و منتقدان قرار گرفته و بررسی‌های زیادی درباره آن انجام شده است. اگرچه این داستان دارای نقاط قوت زیادی است که توسط پژوهشگران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، اما هنوز سؤال‌ها و ابهام‌های مهمی در داستان وجود دارد که گرهشان باز نشده است. مولوی، خود به برخی از این سؤال‌ها و ابهام‌های در ذهن مخاطب آگاه بوده و پیش‌دستی کرده و برای آنها توجیهات و استدلال‌هایی آورده است، بارزترین نمونه این ابهامات، قتل زرگر سمرقندی به فرمان حکیم الهی است. مولوی، خود از این ابهام و سؤال که در ذهن مخاطب قرار است پیش بیاید، آگاه بوده است. برای همین از اصطلاح «نیک بدنما» استفاده کرده و توجیهاتی چون عمل خضرگونه و اراده الهی را آورده است. به نظر می‌رسد در مواردی دیگر، خودش نیز متوجه این سؤال‌ها و نقاط مبهم نبوده است. زیرا، ذهن استدلال‌گر و اقناع‌گر او در برابر آنها ساکت مانده و هیچ توجیه و تفسیری ارائه نکرده است. برخی از سؤالات و ابهاماتی که در داستان هست عبارتند از:

- چرا پادشاه عاشق حکیم الهی می‌شود؟

- علت سرد شدن عشق کنیزک به زرگر چیست؟

- علت کشتن زرگر به فرمان حکیم الهی چیست؟

در این پژوهش مورد اعتماد بودن/ نبودن راوی و ابهامات داستان، بررسی و تحلیل شده است. با توجه به جستجوی نگارندگان تا کنون این داستان از مثنوی از منظر راوی غیرقابل اعتماد، مورد توجه و بررسی قرار نگرفته و این پژوهش، نگاهی نو است که خوانش متفاوتی از داستان را ارائه می‌دهد. در این خوانش، راوی داستان‌های مثنوی از مولوی که خالق و سراینده داستانهاست، متمایز است. جدا کردن راوی و نویسنده و همچنین قابل اعتماد بودن راوی از مباحث جدید در روایت‌شناسی است. راوی متعصب یا ناآگاه یا ساده‌اندیش می‌تواند خوانشی مغایر با داستان نویسنده، به خواننده ارائه داده و او را به اشتباه بیاندازد. به عنوان مثال راوی می‌تواند با تفسیرها و مداخله‌گری‌های یک‌جانبه خود، شخصیت‌های داستان را در ذهن مخاطب وارونه نشان دهد. مثلاً می‌تواند از فردی ظالم، تصویر انسانی الهی و پرهیزگار بسازد. این خطاهای راوی از طریق کشف تناقض‌ها در کلام راوی و نیز بررسی روابط علی و معلولی در داستان و تناقض آنها با تفسیرهای راوی میسر است. راوی داستان شاه و کنیزک از این منظر بسیار قابل تأمل و بررسی است. در این مقاله به شیوه

توصیفی تحلیلی به بررسی راوی این داستان پرداخته شده است. در این روش که خودِ متن، منبع استناد و استدلال است، تناقض‌ها در دو سطح روایتِ راوی و روایتِ نویسنده (مولوی) مورد بررسی قرار گرفته و غیرقابل اعتماد بودنِ راوی، از آن نتیجه شده است. همچنین برای پاسخ به بخشی از ابهامات داستان از نظریات روانشناسانی چون رولو می، اریک فروم و آبراهام مازلو استفاده شده است.

۲. پیشینه پژوهش

با توجه به جستجوی نگارندگان، پژوهشی که دقیقاً به موضوع پژوهش حال حاضر پرداخته باشد، پیدا نشد. پژوهش‌هایی موازی با این کار اما با اهدافی دیگر، پیشتر در قالب مقاله و کتاب صورت گرفته‌اند اما هیچکدام ضرورت انجام این پژوهش را زایل نکرده‌اند. برای نمونه می‌توان به کتاب روایت‌شناسی داستان‌های مثنوی از بامشکی و بوطیقای روایت در مثنوی از توکلی اشاره کرد که بخش مفصلی از این کتاب‌ها به راوی در مثنوی اختصاص یافته است اما به صورت اختصاصی به این داستان آن هم از منظر قابل اعتماد بودن / نبودن راوی پرداخته‌اند جز اینکه بامشکی حکمی کلی در مورد این داستان صادر کرده و گفته است «در داستان "پادشاه و کنیزک"، واقعیتی که در داستان رخ می‌دهد با نظرهای راوی در تضاد است و به غیرقابل اعتماد بودن راوی منجر می‌شود.» (بامشکی، ۱۳۹۱: ۲۱۰). اما این حکم بدون اثبات باقی مانده و دلیل یا دلایل آن شرح و توضیح داده نشده است. همچنین می‌توان به مقالات زیر اشاره کرد که هر کدام از جنبه‌ای به بحث روایت و راوی در مثنوی پرداخته‌اند: منطق حاشیه در مثنوی: سبک ایضاحی و اقتدار مؤلف - راوی. این مقاله ضمن طبقه‌بندی مصداق‌های حاشیه در مثنوی، وجوه اقتدارگرایی یا اقتدارگریزی منتسب به آن و پشتوانه‌های این وجوه را بررسی کرده است؛ بررسی مؤلفه‌ها و ابعاد شناختی «راوی همه چیزدان» در ادبیات داستانی. این مقاله نیز به ویژگی‌های راوی همه چیزدان پرداخته است و در کنار آن مباحثی نیز در ارتباط با مورد اعتماد بودن / نبودن راوی مطرح کرده است هرچند در آن هیچ اشاره‌ای به مثنوی (محدوده پژوهش حاضر) نداشته است اما چهارچوبی در مورد راوی قابل اعتماد ارائه می‌دهد که در پژوهش حاضر بدان توجه شده است. پژوهش‌های دیگری نیز مانند مقاله «نیک بد نما» از قیصری که ظاهراً در جواب مقاله «کنیزک و پدر سالار» نوشته شده است هر کدام به برداشتی نمادین از داستان پادشاه و کنیزک پرداخته‌اند که پژوهش حاضر برداشتی دیگرگون و متفاوت از آن دو مقاله نیز به دست

می‌دهد و اصولاً مسأله پژوهش حاضر به برداشت تمثیلی از داستان یا نمادین خواندن آن نمی‌پردازد بلکه در پی تبیین قابل اعتماد بودن/ نبودن راوی داستان و ارتباط آن با رخدادهای داستانی است.

۳. بحث و بررسی

جرالد پیرینس معتقد است که هر روایتی دست کم یک راوی دارد که با نشانه «من» می‌تواند آشکارا خودش را نشان بدهد. در بسیاری از روایت‌ها این نشانه «من» حذف می‌شود و برای پیدا کردن راوی هیچ علامتی جز خود روایت وجود ندارد. چه این «من» در کلام راوی وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد، باز ممکن است در روایت، نشانه‌های فراوانی وجود داشته باشد که حضور و صدای یک راوی را نشان بدهد (پیرینس، ۱۳۹۱: ۱۶). در داستان‌های مثنوی، حضور این نوع راوی (که صدا و حضور پر رنگی دارد) بسیار مشخص و برجسته است. راوی در لابه لای داستان مدام حرف می‌زند و حضورش را به روشنی نمایان می‌کند. از نظر پیرینس این چنین راوی‌ای بیشتر مداخله می‌کند (همان) و همین مطلب احتمال بیشتری برای غیرقابل اطمینان بودن اوست. ناگفته نماند داستان شاه و کنیزک ساخته خود مولوی نیستو در منابع پیش از آن نیز آمده است. مأخذ آن «فردوس الحکمه و چهار مقاله عروضی است.» (زمانی، ۱۳۹۱: ۷۰ / ۱۵۰).

داستان مذکور، قصه پادشاهیست که در راه شکار عاشق کنیزکی می‌شود و او را با خودش به قصر می‌آورد. کنیزک با آمدن به قصر شاه بیمار می‌شود. طبیبان از درمان وی عاجز می‌مانند. شاه مستأصل می‌شود و دست به دعا و ندبه بالا می‌برد. در عالم رؤیا وعده آمدن طبیبی حاذق (حکیم الهی) به او داده می‌شود. فردای آن روز چنین طبیبی به قصر می‌آید و بیماری کنیزک را که درد فراق معشوق بوده، تشخیص می‌دهد. به دستور حکیم، معشوق کنیزک که زرگر سمرقندیاست، به قصر آورده می‌شود و کنیزک شش ماه در کنار او کام می‌گیرد و سلامتی‌اش باز می‌گردد. این بار به دستور حکیم الهی، شاه دارویی به خورد زرگر می‌دهد که او را زشت و زرد و نزار می‌کند و منجر به مرگ وی می‌شود. با پایان «زندگی» و «زیبایی» زرگر، عشق کنیزک به او نیز سرد و خاموش می‌شود. در این داستان عمل غیراخلاقی حکیم و شاه نسبت به انسانی بی‌گناه که منجر به مرگ او می‌شود توسط راوی توجیه و حتی ستوده می‌شود. این بزرگترین ابهام و خلاف آمد عادتست که در این داستان دیده می‌شود. همچنین تفسیرهایی توسط راوی داستان که بسیار شبیه به

مولوی و همداستان با اوست، بیان می‌شود که با روابط میان اجزا و رویدادهای داستان هماهنگی ندارد.

در روایت‌شناسی سه سطح روایت‌گو وجود دارد که عبارتند از: نویسنده ملموس، نویسنده ضمنی و راوی. نویسنده ملموس یا واقعی، شخصیت نویسنده در بیرون از جهان داستان است. مثلاً در مثنوی، نویسنده ملموس و واقعی، شخصیت مولانا در جهان واقعی و زندگی عادی و روزمره اوست. نویسنده ضمنی یا انتزاعی، شخصیت نویسنده در زمان خلق داستان است. یعنی زمانی که شروع به نوشتن داستان می‌کند. مولوی در زمان سرودن مثنوی، نویسنده ضمنی یا انتزاعی مثنوی است. راوی، صدا و شخصیتی است که داستان را روایت می‌کند. راوی زائیده تخیل نویسنده ضمنی است. در مثنوی آن صدایی که داستان را برای ما روایت می‌کند، راوی است و نباید با شخصیت ملموس و واقعی اشتباه گرفته شود. «در حقیقت، بسیاری منتقدانی که در رابطه با خلط راوی خیالی عالم داستانی با نویسنده ملموس هشدار می‌دهند» (لینت‌ولت، ۱۳۹۰: ۱۴) و مثنوی نیز از این مسأله مستثنی نیست. بنابراین، غیرقابل اعتماد بودن راوی در داستان یا داستان‌هایی از مثنوی، دلیل بر غیرقابل اعتماد بودن شخصیت واقعی مولوی نیست. زیرا همانطور که لینت‌ولت از اشتناسل نقل می‌کند که «تقریباً همیشه شخصیت نویسنده به گونه‌ای خاص از چهره راوی متمایز است» (همان: ۱۵)، شخصیت مولوی نیز از شخصیت راوی داستان‌های مثنوی جداست.

۴. معرفی راوی غیرقابل اعتماد

روایت، داستانی را بیان می‌کند و داستان، گوینده‌ای دارد که به آن راوی می‌گویند و می‌تواند داستان یا هر روایت دیگری را به صورت کتبی یا شفاهی روایت کند. راوی در داستان از نویسنده جداست و «به قول بارت یک موجود کاغذی است که نویسنده آن را ساخته است.» (بامشکی، ۱۳۹۱: ۱۶۹).

در داستان، راوی ممکن است نویسنده‌ای باشد که از زبان خودش حرف می‌زند یا صورتک من دیگر نویسنده باشد که نشانه‌ها و ویژگی‌هایی از خود نویسنده دارد و یا ممکن است یکی از شخصیت‌های داستان باشد که نویسنده او را برای بازگویی داستان خلق کرده است. این راوی، اقسامی دارد که یکی از آنها راوی غیرقابل اعتماد است. این راوی، الزاماً دروغگو نیست. راوی غیرقابل اعتماد، کسی است که ممکن است از روی سادگی و نادانی یا روان‌پریشی و یا تعصب، وقایع را درست نبیند و گزارش‌هایی اشتباه بدهد. راوی مفسر یا

دخالت‌گر، راوی دانای کلی است که آزادانه و مکرر، روایت «داستان» را قطع می‌کند و درباره شخصیت‌ها و حوادث داستان توضیح می‌دهد و اظهار نظر می‌کند (میرصادقی، ۱۳۸۷: ۱۷۱-۱۶۹). غیرقابل اعتماد بودن راوی به معنای خطای همه جانبه راوی در روایت یا تفسیر آن نیست. «راوی شاید کمتر یا بیشتر اعتمادپذیر باشد؛ به عبارت دیگر، (بخش‌هایی از) سخنان او ممکن است برپایه همان روایت، کمتر یا بیشتر شایسته اعتماد باشند.» (پرینس، ۱۳۹۱: ۲۰). مشخص کردن وضعیت قابل اعتماد بودن راوی در فهم درست و دقیق داستان بسیار مؤثر و لازم است چرا که «روایت غیرقابل اعتماد و راوی نامعتبر همواره روایت‌شنو و خوانندگان را به زحمت می‌افکند و در فرایند فهم مخاطب خلل و تردید ایجاد می‌کند.» (قاسم‌زاده و خدادادی، ۱۳۹۶: ۱۵۱).

۱.۴ معیار و ملاک تشخیص راوی غیرقابل اعتماد

راوی می‌تواند درون متنی باشد یا برون متنی. در راوی درون متنی مسائلی از قبیل تناقض در کلام راوی، اختلال حافظه و فراموش‌کاری و دروغ گفتن می‌تواند از نشانه‌های راوی غیرقابل اعتماد باشد. اما در راوی برون متنی، مواردی چون انکار کردن اطلاعات خواننده یا بیان اتفاقاتی که از لحاظ منطقی غیرممکن هستند، از دلایل غیرقابل اعتماد بودن راویست. از نشانه‌های غیرقابل اعتماد بودن راوی می‌توان به روان‌پریش بودن، داشتن ترس یا شرم از بیان رویدادهای داستان، هیجان‌زدگی، دروغگو بودن، کودک و یا ساده‌لوح بودن، اختلال حافظه و فراموشی، دانش محدود نسبت به شخصیت‌ها و وقایع داستان، تعصب داشتن و دور بودن راوی از زمان داستان را نام برد.

ذکر کردن نشانه‌های غیرقابل اعتماد بودن راوی آسانتر از ذکر نشانه‌های قابل اطمینان بودن آن است. به همین دلیل این نشانه‌ها را ذکر می‌کنیم که نبود آنها دل بر قابل اطمینان بودن راوی است. نشانه‌های غیرقابل اطمینان بودن راوی عبارتند از: راوی با دانش محدود، درگیری شخصی راوی، و نظام الگویی مشکل‌دار راوی. به طور کلی، راوی بیرونی پنهان از نوعی که در داستان مشارکت نمی‌کند، اغلب قابل اعتماد است اما شانس راوی بیرونی آشکار برای کاملاً قابل اعتماد بودن کاهش می‌یابد زیرا تأویلش، قضاوت‌ها و تعمیم دادن‌هایش همواره همساز و موافق با نویسنده ضمني نیست. (Kenan-Rimon به نقل از بامشکی، ۱۳۹۱: ۲۰۷).

۵. نشانه‌ها و علائم غیرقابل اعتماد بودن راوی داستان شاه و کنیزک

۱.۵ تفسیرگری متعصبانه راوی

ژپ لیت‌ولت معتقد است که راوی، مختار است در طول روایت خود، داستان را تفسیر کند یا نکند و می‌تواند موضع تفسیری و ایدئولوژیکی خود را بیان کند یا نکند (لیت‌ولت، ۱۳۹۰: ۱۷). اما این تفسیر و مداخله‌گری نباید با سیر منطقی داستان در تناقض باشد. به نظر جerald پرینس، دخالت‌ها و تفسیرهایی که راوی از روایت می‌کند، شاید به این دلیل باشد که موضوع اصلی روایت، چگونگی ارائه برخی رویدادهاست نه خود روایت. در واقع، قهرمان اصلی روایت، راویست نه یکی از شخصیت‌های داستان (پرینس، ۱۳۹۱: ۲۱). به عنوان مثال راوی‌ای که در فضای خفقان سیاسی می‌خواهد داستانی از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در یک جامعه مطلوب و ایده‌آل بگوید، ممکن است در ضمن روایت چنان دچار ترس از بیان و احساس ناامنی از عواقب احتمالی ناشی از عبور از خط قرمزهای قدرت حاکمه شود که به خودسانسوری و سکوت در برابر برخی از جزئیات داستان و یا تفسیرهای دوپهلوی و ایهام‌دار دست بزند. در چنین وضعیتی ممکن است برای منتقد و خواننده باهوش، تحلیل شخصیت راوی، تبدیل به یک موضوع جذاب و قابل تأمل شود. بدین معنا که خواننده دقیق می‌تواند دریابد که راوی در شرایط خفقان و بگیر و ببندهای سیاسی دارد حرف می‌زند. این چنین راوی می‌تواند ذهن مخاطب را به سمت و سویی مغایر با سمت و سویی که داستان (نه روایت) پیش می‌رود، بکشاند. یعنی مخاطب را دچار خطای خوانش کند. بدین معنا که تفسیر و تأویل‌های راوی و یا لحن خاص او می‌تواند به خواننده این حس را القا کند که داستان، همان‌گونه است که راوی آن را تفسیر می‌کند نه آن طور که رویدادها و شخصیت‌ها نشان می‌دهند. در مثنوی و به ویژه در داستان شاه و کنیزک، شخصیت راوی پیچیده‌تر از یک راوی ساده و معمولی است که صرفاً روی داستان تمرکز کرده باشد. به همین دلیل است که خود مولوی قصه را پیمانانه و بهانه می‌نامد و مرکز توجهش بر تفسیرهایی است که از داستان می‌کند نه خود داستان. در داستان شاه و کنیزک، راوی قدرت تأویل و تخیل بالایی دارد و می‌تواند مسائل را به گونه‌ای مغایر با واقعیت‌شان نشان دهد. برای همین مدام دست به تفسیر و مداخله‌گری می‌زند. ریشه این تفسیرها را می‌توان در پاره‌ای از باورها و عقاید مولوی دانست که صبغه متعصبانه دارند. در داستان شاه و کنیزک، اعتقاد به اینکه اولیای الهی از هرگونه خطایی مبرا هستند و اعتقاد به اینکه پادشاهان، انوار و یا سایه‌های خداوند بر زمین هستند (السلطان ظل الله^۱)، در هم آمیخته و سبب شده تا راوی

از اعمال شاه و حکیم (الهی) تفسیرهایی بکند تا پیرنگ واقعی داستان در ذهن مخاطب تغییر کند. پیرنگ هر داستانی یک سری کنش‌ها و رویدادهای علی و معلولی است. این روابط علی و معلولی حتی اگر مستقیم و روشن در داستان ذکر نشده باشند، باز هم مهمترین اجزای تشکیل دهنده داستان هستند که کشف آنها بر عهده خواننده دقیق و باهوش است. راوی بدون اینکه دست به ساختمان داستان بزند، داستان را طوری تفسیر می‌کند که روابط علی و معلولی در داستان، متناسب با باورهای مولوی باشد. که در این پژوهش تلاش شده است این تناقض‌ها در روابط علی و معلولی پیرنگ داستان با تفسیرهای راوی، از طریق ابهاماتی که در این روایت هست، پیدا و تفسیر شود. ریشه تمام این ابهامات، در بیان روابط علی و معلولی غیرمنطقی است که توسط راوی این داستان بیان شده و در خدمت توجیه و تأیید باورها و عقاید او قرار گرفته است.

۲.۵ ابهامات داستان

در داستان ابهاماتی وجود دارد که یا ناشی از نگاه متعصبانه راوی به برخی از شخصیت‌های داستان است. مثل الهی خواندن حکیم و بنده خاص خدا بودن پادشاه و توجیه کردن عمل ناشایست آنها (فریب و قتل زرگر سمرقندی)؛ یا ناشی از ناآگاه بودن راوی از داستان و روابط علی و معلولی آن است. مانند علت سرد شدن عشق کنیزک به زرگر را صرفاً زشت‌رو و بیمار شدن زرگر دانستن. این ابهامات در تقسیم‌بندی‌هایی در ادامه ذکر شده‌اند که به نظر می‌رسد ریشه آنها در تفسیرهای نادرست راوی از داستان نهفته است.

۱.۲.۵ چرا طبیبان از درمان کنیزک عاجز می‌مانند؟

از داده‌ها و اطلاعات داستان برمی‌آید که طبیبان قبلی حاذق نبوده‌اند. زیرا شاه در عالم خواب می‌بیند که به او بشارت آمدن طبیبی حاذق را می‌دهند «چونکه آید او حکیمی حاذق است» (مولوی، ۱۳۸۶: ۷/۱۵) آنها بیماری را در جسم دنبال می‌کرده‌اند و چون این بیماری ریشه در روان کنیزک داشته، آنها قادر به فهم بیماری نبوده‌اند و نتوانسته‌اند آن را تشخیص بدهند.

دید از زاریش کو زار دل است تن خوش است و او گرفتار دل است
عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل

(مولوی، ۱۳۸۶: ۹/۱د)

راوی دلیل عاجز ماندن طبیبان را فراموش کردن این نکته که؛ علت العلل خداست و اوست که شفا می‌دهد، بیان کرده است:

گر خدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر

(همان: ۷/۱د)

این تفسیر راوی از ناتوانی طبیبان، بیانگر تعصبِ راوی نسبت به عقایدش است. چنین نکته‌ای که محل اصرار راویست در داستان نیامده است. با توجه به تفسیر و مداخله‌گری راوی می‌توان این را جزو تفسیرهای راوی دانست نه جزو طرح و روابط علی و معلولی داستان. ناتوانی طبیبان از تشخیص بیماری و درمان کنیزک، یک مسیر طبیعی و عادی برای پیش بردن حوادث این داستان است تا گره داستان را که بیماری کنیزک است، پررنگ‌تر و غیرکلیشه‌ای‌تر کند (ارتباط بیماری با روان کنیزک و نه جسم او). همین‌طور مهارت و توانمندی حکیم توانا (الهی) را برجسته‌تر و مهم‌تر نشان بدهد. راوی با آوردن بیت «ترک استثنا مرادم قسوتی است» (مولوی، ۱۳۸۶: ۷/۱د) این شائبه را بیشتر در ذهن خواننده می‌گذارد که راوی چندان قابل اعتماد نیست! زیرا تحلیل‌های اشتباه و ابهامات موجود در تفسیرهای راوی در طول روایت این داستان، نشان داده است که راوی، دانای کُل نامحدود نیست. بر همین اساس اظهارنظر کردن راوی درباره عقاید و باورهای طبیبان قبلی (ترک استثنا گفتن) نشانه‌ای از پیش‌داوری ناآگاهانه او بوده است.

۲.۲.۵ چرا رفتار شاه با حکیم الهی عاشقانه است؟

با توجه به شخصیت شاه و تصویری که داستان از او ارائه می‌دهد، نمی‌توان سخنان شاه با حکیم را خیلی قابل اعتماد دانست. شاه به حکیم می‌گوید «معشوقم تو بودستی نه آن» این سخن، ادعایی بیش نیست. به این دلیل که شاه شخصیتی رند و نیرنگ‌باز دارد و چنین فردی نمی‌تواند از بندگان خاص الله باشد. شاه به این دلیل نیرنگ‌باز است که زرگر را فریب و وعده‌های دروغین می‌دهد و در باطن نقشه قتل او را کشیده است.

نک فلان شه از برای زرگری
اینک این خلعت بگیر و زر و سیم
اختیارت کرد زیرا مهتری
چون بیایی خاص باشی و ندیم...
شاه دید او را بسی تعظیم کرد
مخزن زر را به او تسلیم کرد

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۲/۱د)

از طرف دیگر، خود راوی هم فوراً پس از این ابیات، تفسیرهایی درباره «رعایت کردن ادب با اولیاء الهی» می آورد:

از خدا جویم توفیق ادب بی ادب محروم شد از لطف رب

(مولوی، ۱۳۸۶: ۸/۱د)

اما در عین حال ارادتمندی شاه نسبت به حکیم (نه به معنای عشق ورزیدن) در داستان، کاملاً مشخص است. این مطلب می تواند به دو دلیل باشد؛ یکی اینکه چون شاه او را از جانب حق می داند، پس طبیعتاً مقام و جایگاه بسیار بالا و والایی برای او قائل است. دیگر اینکه می توان علاقه شاه به حکیم را سطح و مرتبه ای از عشق پدرانه دانست.

به نظر می رسد نوع دیگری از عشق نیز در این داستان نشان داده شده است و آن عشق شاه به حکیم الهیست. اریک فروم، عشق را به انواع عشق برادرانه، مادرانه، پدرانه و جنسی تقسیم می کند. به نظر او عشق پدرانه، عشقی مشروط است که متناسب با درجه اطاعت از دستورات اوست (فروم، ۱۳۹۴: ۵۶). در داستان شاه و کنیزک، چون شاه طالب بهبودی کنیزک است و این امر فقط به وسیله حکیم الهی انجام شده است، و در واقع، او تنها کسی بوده است که توانسته امر مهم شاه را به سرانجام برساند، مورد پسند و تعلق خاطر شاه قرار گرفته است.

۳.۲.۵ چرا حکیم می تواند بیماری کنیزک را تشخیص بدهد؟

دلیل موفقیت حکیم در تشخیص بیماری کنیزک، حاذق بودن اوست. او هیچ کار خاصی که از جنس معجزه و خرق عادت باشد، انجام نمی دهد. کرامت هم که خاص اولیای الهیست، از او سر نمی زند. به همین خاطر است که به محض دیدن کنیزک متوجه علت بیماری نمی شود. زمان و فرصتی می طلبد و بیمار را مورد معاینه قرار می دهد و با او گفتگو می کند. یعنی کاری را انجام می دهد که یک طبیب حاذق انجام می دهد، نه یکی از اولیای اهل کرامت.

رنگ و رو و نبض و قاروره بدید هم علامتش هم اسبابش شنید

(مولوی، ۱۳۸۶: ۹/۱د)

بنابراین تفسیر راوی داستان از الهی بودن حکیم اغراق‌گونه است و این چنین تفسیرهایی از میزان اعتبار و اعتماد راوی کم می‌کند.

۴.۲.۵ چرا حکیم و شاه، زیبایی زرگر را از بین می‌برند و او را می‌کشند؟

این بزرگترین ابهام در این داستان است که خود مولوی به آن آگاه بوده و به کرات خواننده را از بدگمان شدن به اقدام حکیم و شاه برحذر داشته است. توجیهاتی از قبیل الهام از جانب خدا و فرمان الهی برای موجه کردن این عمل آورده است که هیچ‌کدام قانع کننده نیست و غیراخلاقی بودن قتل زرگر بی‌گناه را پاک و توجیه نمی‌کند. نویسنده در این داستان اصرار زیادی در الهی نشان دادن عمل این دو شخصیت دارد. اما بررسی روابط میان اجزا و عناصر داستان خلاف این مطلب را نشان می‌دهد. این تناقض و ابهام با فهم جایگاه دقیق راوی در این داستان روشن می‌شود.

راوی در داستان شاه و کنیزک نمی‌تواند چندان قابل اعتماد باشد. به این دلیل که او حکیم را از جانب خدا می‌داند و او را الهی می‌نامد، اما رفتار سرزده از حکیم خلاف آن را ثابت می‌کند. ریختن خون انسانی بی‌گناه نمی‌تواند کاری خداپسندانه باشد و با اصول اخلاقی و انسانی و الهی مغایر است. عملی که حکیم مرتکب می‌شود بازتاب اندیشه «السلطان ظل الله» است. طبق این باور چون خواست خدا بر خواست انسان‌ها رجحان دارد، بنابراین چون سلطان نیز، سایه خداوند در زمین است، خواست او نیز بر خواست سایر انسان‌ها برتری و رجحان دارد. کار حکیم نیز درست در راستای برآورده کردن خواسته پادشاه است. از این رو، راوی که حکیم را الهی خوانده است، دچار خطای دید شده است. زیرا باور ظل الهی سلطان، باور متعصبانه و نادرستی است. در تاریخ فراوان بوده‌اند پادشاهانی که ظلم و بیداد کرده‌اند.

روش مولوی برای احیای مجدّد اعتبار خود، استفاده از بخشهای توضیحی و جملات مؤکّد است. در داستان «پادشاه و کنیزک»، واقعیتی که در داستان رخ می‌دهد با نظرهای راوی در تضاد است و به غیرقابل اعتماد بودن راوی منجر می‌شود. (بامشکی، ۱۳۹۱: ۲۱۰).

از غیرقابل اعتماد بودن راوی می‌توان این نتیجه را گرفت که راوی نمی‌تواند دانای کل نامحدود باشد و حتی اگر بر اساس نشانه‌های متنی او را دانای کل نامحدود نیز بدانیم، الزاماً همه تفسیرهایش درست نیست. بنابراین، آنجا که درباره کنیزک می‌گوید:

چونکه زشت و ناخوش و رخ زرد شد اندک اندک در دل او سرد شد

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۲/۱د)

می‌توان چنین برداشت کرد که راوی در تفسیر سرد شدن احساس کنیزک نسبت به زرگر دچار خبط و اشتباه شده است. مولوی در همین دفتر اول در «قصه دیدن خلیفه، لیلی را» بیتی دارد که نشان از نگاه خاص و دیدگاه خاصی است که سؤال کننده نسبت به موضوع دارد. لیلی در پاسخ به خلیفه که به او می‌گوید «از دگر خوبان تو افزون نیستی» جواب می‌دهد «گفت خامش چون تو مجنون نیستی» (مولوی، ۱۳۸۶: ۱۹/۱د) و در جایی دیگر می‌گوید «آدمی دید است و باقی پوست است» (همان: ۵۶/۱د). در واقع، می‌توان گفت نگاه مولوی به پدیده‌ها نگاهی سوژه‌محور است نه اُبژه‌محور؛ بدین معنا که او زیبایی امور را نه ذاتی خود پدیده‌ها، بلکه متعلق به نگاه نظاره‌گر می‌داند. بر این اساس می‌توان گفت عشق کنیزک به زرگر الزاماً به دلیل ظاهر زیبای او نبوده است. مخصوصاً که درباره زیبایی صوری و ظاهری زرگر در داستان سخنی به میان نیامده است و اینها از تفسیرها و مداخله‌های راوی برای بیان چرایی‌های داستان است. اما به نظر می‌رسد که نمی‌تواند صحیح باشد و سرد شدن عشق کنیزک، دلیل قوی‌تری می‌طلبد. حکیم الهی خود در داستان به روشنی می‌گوید:

پس حکیمش گفت کای سلطان مه آن کنیزک را بدین خواجه بده
تا کنیزک در وصالش خوش شود آب وصلش دفع آن آتش شود

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۲/۱د)

«آتش» در مصراع آخر استعاره از عشق است. استعاره آتش بودن عشقاز استعاره‌های بسیار پربسامد است. این مطلب با تفسیر راوی از دلیل سرد شدن عشق کنیزک منافات دارد. همان‌طور که رولو، وصال را پایان عشق می‌داند. حکیم الهی نیز وصال را پایان عشق می‌داند. او در این بیت به روشنی گفته است که عشق با وصال تمام می‌شود. در واقع، دلیل اصلی سرد شدن کنیزک، وصال با معشوق است. درحالی‌که راوی این داستان پایان عشق را در از دست رفتن زیبایی‌های صوری دانسته است. اگر حکیم زشت‌روی شدن زرگر را

علتی برای فارغ شدن کنیزک از عشق می دانست، دیگر نیازی به ایجاد وصال میان کنیزک و زرگر نبود. می توانست همین داروی زشت روی کننده را بدون بخشیدن کنیزک به زرگر به او بخوراند و کنیزک عاشق را از سیطره عشق او برهاند.

در این داستان راوی به اعمال و کارهای شاه به دیده تعصب می نگرد. این درحالی است که مولوی در مثنوی بارها تعصب ورزیدن را مورد نکوهش قرار داده است:

سخت گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون آشامی است

(مولوی، ۱۳۸۶: ۳۳۷/۳)

قضاوت متعصبانه راوی و تمجید و تحسین های افراطی او از شاه دلیل دیگری برای غیرقابل اعتماد بودن اوست. راوی درباره شاه می گوید:

شاه بود و شاه بس آگاه بود خاص بود و خاصه الله بود

(همان: ۱۳/۱۵)

بنابراین، شاه نمی تواند انسانی الهی باشد زیرا خداوند در قرآن، مؤمنان را به وفای عهد دستور داده است و این مطلب علاوه بر اینکه با عقل و انسانیت کاملاً سازگار است، در آیات و احادیث نیز بارها تکرار و توصیه شده است.

از دیگر نشان های مهم غیرقابل اعتماد بودن راوی در این داستان تفاوت گذاردن راوی میان عشق شاه و عشق کنیزک است. پست و حقیر دانستن عشق کنیزک، اما موجه دانستن همان عشق برای شاه، نشانه تعصبی است که راوی نسبت به یکی از شخصیت های اصلی خود (شاه) دارد. انسان های معنوی، انسان هایی هستند که می خواهند خودشان را کامل کنند و خواستار تحقق خویشتن خود هستند. به اعتقاد آبراهام مازلو این انسانها «عمیقاً احساس همدلی و محبت دارند و در عین حال آماده کمک به بشریت هستند.» (شولتس، ۱۳۹۶: ۱۱۰). این احساس همدلی با حسی که شاه نسبت به زرگر دارد و موجبات مرگ او را فراهم می کند در تضاد و تناقض است و شخصیت شاه را از جایگاه معنوی و متعالی که راوی به او بخشیده است، پایین می کشاند.

اگر چه در یک نگاه کلی به سخنان مولوی در می یابیم که او عشق را به دو دسته مجازی و الهی تقسیم کرده است، اما بررسی دقیق داستان مهم شاه و کنیزک نشان می دهد که نظر دقیق تر، این است که بگوییم او به جای تعبیر به پایان رساندن عشق، از عشق مجازی استفاده کرده است. روشن ترین دلیل آن در این داستان این است؛ "داستان شاه و کنیزک با

پایان یافتن عشق به کنیزک تمام می‌شود. این در حالی است که شاه در پایان داستان همچنان عاشق کنیزک است. گرایش‌های جنسی در هر دو عشق وجود دارد. این مطلب در مورد کنیزک به روشنی آمده است اما در مورد شاه به شکل غیر مستقیم و مستتر قابل برداشت است. اگر عشق شاه به کنیزک با عشق کنیزک به زرگر تفاوت کلی داشت و جنسی محسوب نمی‌شد، شاه می‌بایست بعد از به عقد درآوردن کنیزک احساس وصل پیدا می‌کرد و بدان راضی می‌بود. بیماری کنیزک هم نمی‌تواند تنها دلیل تکاپوی شاه برای به دست آوردن او باشد. اگر چنین می‌بود، شاه می‌بایست پس از وصال کنیزک با زرگر که منجر به بهبودی او شده بود، راضی باشد و به کشتن زرگر اقدام ننماید. کشتن زرگر و حذف یک ضلع از مثلث عشقی (در اینجا، شاه و کنیزک و زرگر)، یک شگرد سنتی داستانی است که در مثلث‌های عشقی، یکی از ضلع‌ها، اغلب با مرگ از دور خارج می‌شود. داستان خسرو و شیرین با حذف فرهاد از جانب قدرت برتر شاه به پایان می‌رسد و در داستان لیلی و مجنون، با مرگ و حذف لیلی این مثلث از هم پاشیده می‌شود. داستان شاه و کنیزک نیز بنا به اعتقاد راوی که خواست شاه را همان خواست و اراده خدا می‌داند، باید به نفع شاه تمام شود:

گر نبودی کارش الهام اله او سگی بودی دراننده نه شاه

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۳/۱د)

در پایان داستان نیز برای اینکه در ذهن مخاطب کوچکترین شائبه‌ای درباره شاه و حکیم ایجاد نشود، مخاطبی را که در ذهنش همچنان ابهام وجود دارد، مورد سرزنش قرار می‌دهد:

تو قیاس از خویش می‌گیری ولیک دور دور افتاده‌ای بنگر تو نیک

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۴/۱د)

این شواهد نشان می‌دهد که عشق شاه به کنیزک نیز از نوع عشق کنیزک به زرگر و جنسی بوده است؛ اما راوی، متعصبانه میان آن دو تفاوت گذاشته است. راوی داستان شاه و کنیزک، عشق کنیزک را ننگ و عشق مردگان می‌داند:

عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۲/۱د)

اما عشق شاه به کنیزک را که از همان سنخ است، هیچ مورد نقد و اشکال قرار نمی‌دهد. حتی مسیر داستان را به سمت و سویی می‌کشاند که خواننده تغییرات رو به کمال و رشد یافته شخصیت شاه را ناشی از عاشق شدن شاه بداند. شاه، عاشق که می‌شود؛ خلوت می‌گزیند و با خدا ارتباط می‌گیرد و مکاشفه برایش حاصل می‌شود و حکیم الهی را می‌یابد و به او دل می‌دهد. در واقع، «عشق» علت رشد معنوی شاه می‌شود.

اگر عشق شاه را تجربه‌ای از عشق بدانیم، عشق کنیزک به زرگر، چون در داستان به وصال انجامیده است، بعد تجربی وسیع‌تری دارد. راوی داستان از این عشق به عشق ظاهری تفسیر می‌کند:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱۲/۱د)

با استناد به غیرقابل اعتماد بودن راوی، می‌توان دلیل سرد شدن کنیزک به زرگر را «وصال» که طبق نظر رولو می‌پایان عشق است، نامید. در داستان هیچ نشانه‌ای از عشق کنیزک به زرگر در روزهای پیش از بیمار و زشت‌روی شدن او نیامده است. برخلاف تفسیری که راوی درباره عشق کنیزک به زرگر کرده است و آن را از عشق شاه به کنیزک متفاوت دانسته و البته فروتر نشان داده است، هیچ دلیلی وجود ندارد که بگوییم عشق کنیزک به زرگر از عشق شاه به کنیزک پست‌تر و یا حتی متفاوت‌تر بوده است. اگر این عشق جنسی است، پس چرا عشق شاه به کنیزک جنسی به حساب نمی‌آید؟! تفاوت کنیزک و شاه در تجربه عشقی‌شان در این است که کنیزک، وصال را هم تجربه کرده است. این همان دیدگاه‌هیست که میان وصال با عشق (اروس) رابطه تضاد و کُشندگی ایجاد می‌کند.

۵.۲.۵ چرا در عالم رؤیا به شاه می‌گویند که حکیم از جانب ماست؟

در قرون گذشته و در تمدن‌های گوناگون افکار و عقاید گوناگونی در مورد رؤیا وجود داشته است. گروهی آن را تجربیات واقعی و سیر و سیاحت روح می‌پنداشتند و گروهی آن را الهاماتی از جانب خداوند و یا ارواح خبیثه می‌دانسته‌اند. اما با این حال، همه در معنادار بودن و دلالت‌مندی رؤیا اتفاق نظر دارند. در آغاز قرن بیستم فروید و پیروانش عقاید قدیمی را در مورد رؤیا زنده و تأیید کردند. یکی از مهمترین این عقاید این بود که رؤیا وسیله‌ای برای ارضا و تسکین تمایلات و خواسته‌های نامعقول انسان است که در بیداری واپس زده شده است. اریک فروم معتقد است رؤیا تظاهری بیان‌کننده و بامعنی از فعالیت

روانی انسان است که در خواب ظاهر می‌شود (فروم، ۱۳۸۵: ۳۴-۳۳). در روشهای غیر روان‌شناختی تعبیر رؤیا، رؤیاها به چندین دسته تقسیم می‌شوند. گروهی جنبه دینی و مذهبی دارند و گروهی دیگر جنبه روانی (همان: ۱۳۱). ارسطو بیشتر به جنبه منطقی رؤیا تأکید دارد. او رؤیاهایی را که به پیشگویی می‌مانند و گویا تحقق می‌یابند، به دلیل روی دادن تصادفی دو پدیده بی‌ربط می‌داند (همان: ۱۳۷). این مطلب با آموزه‌های عرفانی که رؤیای صادقه را از نشانه‌های تصفیه درون و نیز یکی از شروط نبوت می‌داند، مغایرت دارد. این پژوهش قصد ندارد میان باورهای روانشناسانه و باورهای عرفانی ارزش‌گذاری کند و یکی را بر دیگری ترجیح و برتری دهد؛ بلکه با به رسمیت شناختن هر دو نگاه، در جستجوی نشانه‌هایی است که بر اساس آن روابط علی و معلولی را در داستان شاه و کنیزک پیدا کند. بدین معنا که تحلیل کند این روابط بیشتر از کدام سنخ‌اند: روابط علی روانشناختی یا روابط علی عرفانی. سپس درصدد آن است تا تفسیرهای راوی را در بیان و توجیه آن روابط بررسی کند و با روابط علی میان اجزای داستان تطبیق دهد. اگر تفسیرهای راوی هماهنگ با روابط علی داستان نباشد می‌توان آن را نشانه‌ای از غیرقابل اعتماد بودن راوی دانست. در داستان شاه و کنیزک عقیده و باور سنتی و قدیمی مولوی درباره رؤیا و منشأ الهی آن، تفسیری از خواب شاه بیان کرده است که طبق آن تفسیر، خواب شاه، مکاشفه و الهامی از جانب خداست. از طرف دیگر از جنبه روانی می‌توان استدلال کرد؛ آرزوی شفا یافتن کنیزک و اشتیاق شدید شاه به بهبودی او تصویری از طیبی الهی و شفاگر در عالم رؤیا به او نشان داده است. این طیب حاذق نیز مانند اطباء دیگر برای معالجه به بارگاه شاه آمده است و دو رویداد بی‌ربط، یعنی خوابی که ناشی از آرزومندی و تمایل شدید شاه به سلامتی کنیزک و نیز حضور طیبی کاردان در بارگاه شاه، با هم و در فاصله زمانی کوتاهی اتفاق افتاده است. این بوده که هم شاه و هم راوی داستان که همدستان با شاه است، آن را از جانب خدا دانسته‌اند. قابل توجه است که در هیچ جای داستان حکیم خود را از جانب خدا و فرستاده او نمی‌داند. او دست به آزمایش می‌زند و با مدد از دانش و تجربه و مهارت بالای خود به درد کنیزک پی می‌برد. اما داستان به گونه‌ای روایت و تفسیر شده است که باور به ظل الهی شاه، محور تمام روابط علی و معلولی داستان قرار گرفته است و اجزای داستان را با هم هماهنگ کرده است. در زیر این روابط از دو منظر عرفانی و روانشناختی مورد مقایسه قرار گرفته‌اند:

| پرسش‌ها | از منظر روانشناسی | از منظر عرفان |
|---|--|---|
| چرا سیر داستان به گونه‌ای است که شاه حتماً به مراد و معشوقش برسد؟ | چون قدرت دارد و خودکامه است. | راوی، شاه را بندهٔ خاصهٔ الله و خواست او را همان خواست خدا می‌داند. شاه بود و شاه بس آگاه بود / خاص بود و خاصهٔ الله بود (مولوی، ۱۳۸۶: ۱۳/۱د) |
| چرا طبیبان دیگر از درمان کنیزک عاجزند؟ | چون بیماری کنیزک ریشه در روان او داشته است و طبیبان فقط طبیب تن بوده‌اند. | راوی بر این باور است که طبیبان چون به قضای الهی باور نداشته‌اند، راز بیماری و درمان کنیزک بر آنها پوشیده مانده است. گر خدا خواهد نگفتند از بطر / پس خدا بنمودشان عجز بشر (مولوی، ۱۳۸۶: ۷/۱د) |
| چرا شاه پس از پناه بردن به دعا و گریه، رؤیایش صادق و محقق می‌شود؟ | آرزوی شاه مبنی بر شفا یافتن کنیزک، منجر به دیدن این رؤیا شده است. از طرف دیگر طبیبی حاذق در همان مقطع زمانی به دربار شاه راه یافته است. (تحقق دو اتفاق ممکن اما نامربوط در یک زمان: رؤیای شفا یافتن کنیزک و پیدا شدن طبیبی حاذق) | راوی پیدا شدن طبیبی حاذق را امری فرازمینی و مربوط به عالم غیب و لیبیک حق به حاجت او می‌داند. چون برآورد از میان جان خروش / اندر آمد بحر بخشایش به جوش (مولوی، ۱۳۸۶: ۷/۱د) |
| چرا رفتار شاه با حکیم الهی عاشقانه است؟ | می‌توان آن را از جلوه‌های عشق پدرا نه که مشروط است، دانست. زیرا حکیم توانسته خواستهٔ مهم و بزرگ شاه را که درمان کنیزک است، پاسخ دهد. | شاه، حکیم را مهمانی از عالم غیب می‌داند (مثنوی ۷۴-۸۱) هر دو بحری آشنا آموخته / هر دو جان بی‌دوختن بر دوخته (مولوی، ۱۳۸۶: ۷/۱د) |
| چرا حکیم می‌تواند بیماری کنیزک را تشخیص دهد؟ | چون حکیم حاذق است و می‌داند ریشهٔ بسیاری از بیماری‌های تن انسان در مشکلات و ناکامی‌های روان او پنهان است. | راوی، حکیم را مهمان عالم غیب و فرستادهٔ حق می‌داند. شه به جای حاجبان فای پیش رفت / پیش آن مهمان غیب خویش رفت (مولوی، ۱۳۸۶: ۷/۱د) |
| چرا حکیم و شاه به کشتن زرگر اقدام می‌کنند و آن را موجه می‌دانند؟ | چون شاه و حکیم می‌خواهند در مثلث عشقی شاه/زرگر/کنیزک، شاه حتماً برنده شود و به خواسته‌اش که وصالی خوش با کنیزک است برسد. | راوی خواست آنها را مطابق با خواست حق و الهام از جانب او می‌داند. او نکشتش از برای طبع شاه / تا نیامد امر و الهام اله / / آنکه از حق یابد او وحی و جواب / هر چه فرماید بود عین صواب / آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست / نایب است و دست او دست خداست (مولوی، ۱۳۸۶: ۱۳/۱د) گر نبودی کارش الهام اله / او سگی بودی دراننده نه شاه (مولوی، ۱۳۸۶: ۱۳/۱د) |

۶. نتیجه‌گیری

داستان شاه و کنیزک یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین داستان‌های مثنوی است که به دلیل کنش‌های عجیب شخصیت‌های شاه و حکیم الهی که منجر به قتل فرد بیگناهی (زرگر سمرقندی) می‌شود و در پی آن تمجیدها و تقدیس‌هایی که راوی داستان از شخصیت‌های نامبرده و اعمال بدنمایشان می‌کند، این داستان محل ابهام و سؤال است. این ابهامات با تشخیص غیرقابل اعتماد بودن راوی روشن می‌شود. راوی این داستان مداخله‌گر

و متعصب است و شاه را ظل الله می‌داند و در طول داستان درصدد است که افعال شاه را به گونه‌ای توجیه کند که گویی کاری الهی و درست در راستای خواست خداوند انجام شده است. از ابهامات دیگر این داستان نبودن دلایل موجه برای عشق‌های مطرح شده در داستان است. این ابهامات نیز با نگاه روانشناسان انسان‌گرایی چون مازلو، فروم و می روشن شده و پاسخ داده شده‌اند. مطابق نظر آبراهام مازلو در انسان‌های رشد یافته و شخصیت‌های متعالی عشق بر اساس نیاز به وجود نمی‌آید و خود عشق موضوعیت پیدا می‌کند نه معشوق و ویژگی‌های او. براین اساس، عشق شاه به کنیزک موجه و منطقی به نظر می‌رسد. عشق شاه به حکیم الهی از سنخ عشق‌های پدرانه و مشروط است. اریک فروم معتقد است این نوع عشق به میزان اطاعت و انجام دادن خواسته‌های فرد بستگی دارد. حکیم الهی چون خواسته بسیار مهم شاه را که سلامتی و شفای کنیزک است، تحقق بخشیده است مورد مهر و عشق و علاقه شاه قرار گرفته است. از نقاط ابهام و شبهه‌دار داستان تفاوت قائل شدن میان عشق کنیزک و عشق شاه است که در این پژوهش با استناد به خود متن نشان داده شد که هر دو عشق، جنسی و از یک سنخ بوده‌اند و به دلیل تعصبات راوی نسبت به شخصیت شاه، بروز این عشق از جانب شاه، ظاهری و عشق رنگ و ننگ به حساب نیامده است. همچنین راوی دلیل سرد شدن عشق کنیزک را زشت‌روی شدن زرگر دانسته است. با استفاده از نظریات رولو می و نیز با استناد به خود متن، دلیل سرد شدن و پایان یافتن این عشق، وصال جنسی بوده است. از دیگر تناقض‌های داستان این است که راوی، شاه را فردی الهی دانسته که هم شاه دنیا و هم شاه دین است. اما داستان، شخصیت او را دروغ‌گو و نیرنگ‌باز نشان می‌دهد. در مجموع، می‌توان گفت که با تحلیل روانشناسانه روابط عاشقانه شخصیت‌ها در داستان شاه و کنیزک به این نتیجه می‌رسیم که راوی داستان به دلیل داشتن تعصب مفرط، غیرقابل اعتماد است و تفسیرهایش با تحلیل‌های برآمده از داستان تناقض دارد.

پی‌نوشت

۱. این اندیشه، به برتری و برگزیده بودن شاه اشاره دارد و در متون ادبی نیز بارها به آن اشاره شده است. برای نمونه صاحب‌مرزبان‌نامه، آن را بدون چون و چرا پذیرفته است. در اندیشه گذشتگان، شاه ظل الله است و «اذا تغیر السلطان، تغیر الزمان» (وراوینی، ۱۳۸۴: ۵۸) و «چون خوی شاه بگردد، مزاج روزگار نیز بگردد» (همان). نمونه این اندیشه را در داستان «خره نما با بهرام» نیز می‌توان دید آنجا که بهرام (شاه) بر اثر جدا شدن از گروهش گم می‌شود و به خانه

پیرمردی در می آید و پیرمرد که او را نمی شناسد آنچنان که باید و شاید از او پذیرایی نمی کند و بهرام از این قضیه ناراحت می شود و شیر گوسفندان کم می شود و به محض برگشتن نظر پادشاه، شیر گوسفندان دوباره فزونی می یابد (ر.ک ص ۵۹ تا ۶۴). این داستان و نمونه های مشابه آن به این واقعیت اشاره دارد که در گذشته اعتقاد بر این بود، شاه به هر چیزی که اراده کند می تواند انجام دهد و صاحب فرّه ایزدی است و چون نظر او برگردد، هیچ چیزی بر جای خود نمی تواند ثبات و قرار داشته باشد!

پادشاه، به آفتاب رخشنده ماند و رعیت به چراغ های افروخته. آنجا که آفتاب تیغ زند، سنان شعله چراغ، سر تیزی نکند و در مقابله انوار ذاتی او نور مستعار باز سپارد و همچنین چون پادشاه آثار سجات خلق خویش پیدا کند و نظر پادشاهی او بر رعیت تعلق گیرد، ناچار تعلق ایشان به عادات او لازم آید و عموم خلل در طباع عوام، صفت خصوص پذیرد و گفته اند: *زمانه در دل پادشاه نگرَد تا خود او را چگونه بیند؛ به هر آنچه او را میل باشد، مایل گردد؛* ادا *تغیر السلطان تغیر الزمان* و گفته اند تا ایزد تعالی دولت بخشیده از قومی باز نستاند، *عنان عنایت پادشاه از ایشان بر نگرداند* (همان: ۵۸).

برخی این اعتقاد قدما (اذا *تغیر السلطان تغیر الزمان*) را دلیلی بر الیتیزم متمایل به زور و قدرت در جوامع استبدادی کهن می دانند و معتقدند که اعتقاد به فرّه ایزدی نیز در این حکایت به چشم می خورد. شاید بتوان گفت فرّه کیانی، تجلی الیتیزم سیاسی در ایران باستان است که به شاه، قدرتی مقدّس و بی پایان می بخشد؛ قدرتی که کس را یارای مقابله با آن نیست (اطمینان، ۱۳۸۸: ۳۰).

کتاب نامه

- اطمینان، خدیجه (۱۳۸۸). *الیتیزم و مشابهت های مندرج در کلیله و دمنه و مرزبان نامه*، تهران: کتاب ماه، صص ۲۶-۳۱.
- بامشکی، سمیرا (۱۳۹۱). *روایت شناسی داستانهای مثنوی*، تهران: هرمس.
- پربنس، جراللد (۱۳۹۱). *روایت شناسی*، ترجمه محمد شهباز، تهران: مینوی خرد.
- زمانی، کریم (۱۳۹۱). *شرح جامع مثنوی معنوی*، دفتر اول، تهران: اطلاعات، چاپ چهلم.
- عبداللهیان، حمید و دیگران (۱۳۹۳). *بررسی مؤلفه ها و ابعاد شناختی «راوی همه چیزدان» در ادبیات داستانی*، تهران: ادبیات پارسی معاصر، شماره ۴، صص ۱۱۷-۱۴۲.
- فروم، اریک (۱۳۸۵). *زبان از یاد رفته*، ترجمه ابراهیم امانت، تهران: انقلاب، چاپ هشتم.
- فروم، اریک (۱۳۹۲). *انسان برای خویشتن*، ترجمه اکبر تبریزی، تهران: بهجت، چاپ ششم.

- فروم، اریک (۱۳۹۴). هنر عشق ورزیدن، ترجمه پوری سلطانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ بیست و ششم.
- قاسم‌زاده، سیدعلی و خدادادی، فضل‌الله (۱۳۹۶). «عناصر ساختاری و معیارهای بازشناسی بی‌اعتباری راوی در روایتگری»، دوفصلنامه روایت‌شناسی، سال ۱، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۳ - ۱۴۷.
- قیصری، ابراهیم (۱۳۷۸). نیک بد نما، تهران: مجله هنر، شماره ۴۲، صص ۳۸-۳۳.
- لینت‌ولت، ژپ (۱۳۹۰). رساله‌ای در باب گونه‌شناسی روایت؛ نقطه دید، ترجمه علی عباسی و نصرت حجازی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸). کنیز و پدر سالار، تهران: مجله هنر، شماره ۳۹، صص ۱۸-۱۶.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۴۶). کلیات شمس یا دیوان کبیر، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۶). مثنوی معنوی، بر اساس نسخه تصحیح نیکلسون، با مقدمه دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: مجید، چاپ سوم.
- می، رولو (۱۳۹۵). عشق و اراده، ترجمه سپیده حبیب، تهران: دانژه.
- میرصادقی، جمال (۱۳۸۷). راهنمای داستان‌نویسی، تهران: سخن.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۰). عناصر داستان، تهران: سخن، چاپ هفتم.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۸۴). مرزبان‌نامه، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، چاپ دهم.
- یعقوبی جنبه‌سرای، پارسا (۱۳۹۶). منطق حاشیه در مثنوی: سبک ایضاحی و اقتدار مؤلف-راوی، تهران: مجله ادبیات عرفانی، شماره ۱۷، صص ۱۶۵-۱۴۱.